



## مولوی، دیوان شمس، شماره ۱۲۰۴

عشق گزین عشق و در او کوکبه می‌ران و مترس  
ای دل تو آیت حق مصحف کژ خوان و مترس

جانوری لاجرم از فرقت جان می‌لرزی  
ری بهل و واو بهل شو همگی جان و مترس

چون تو گمانی ابدای خایفی از روز یقین  
عین گمان را تو به سر عین یقین دان و مترس

در دل کان نقد زری غایبی از دیدن خود  
رقص کنان شعله زنان برجه از این کار و مترس

دل ز تو برهان طلبد سایه برهان نه تویی  
بر مثل سایه برو باز به برهان و مترس

سایه که فانی کندش طلعت خورشید بقا  
سایه مخوانش تو دگر عبرت ماکان و مترس